

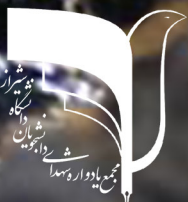
پاییزه

ماهنامه فرهنگی
«انشجویی»

سال دهم / شماره ۱۵۸

در این شماره:

- همسفر
- راهیان نور؛ بهشت غریب
- خنده و گریه
- آرامستان انوار





شهادت نظر می کند به وجه الله



شناسنامه

سر دبیر: فاطمه امیری

مدیر مسئول: فاطمه کریمی

ویراستار: مریم اقتداری

طراح: محمد اسمعیل زاده

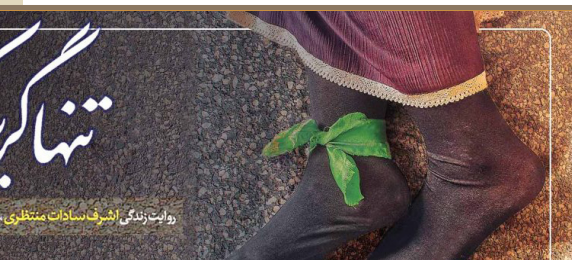
ماهنامه فرهنگی دانشجویی دیدار

سال دهم، شماره ۱۵۸، اسفند ماه ۱۴۰۱

صاحب امتیاز: مجمع یادواره شهدای دانشجویان

دانشگاه شیراز

شماره مجوز: ۲۵۹/ک ن ش





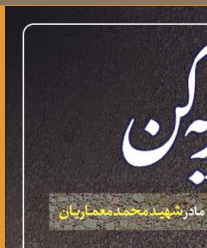
شهادت، مرگ تاجرانه و مرگ
آدم‌های زرنگ است.

سخن سردبیر ۴
همسفر ۵

بیانات مقام معظم رهبری در روز درختکاری ... ۶
راهیان نور؛ بهشت غریب ۸

خنده و گریه ۱۰
آرامستان انوار ۱۱

هر روز شهید می‌شوند ۱۲
چراغ راه عاشقی ۱۳
معرفی کتاب ۱۴



سخن سردیدار

| فاطمه امیری کارشناسی فلسفه |

رسم دیدار با خانواده شهدا مراسمی ست که از سال ۱۳۷۹ توسط ۵-۶ نفر از دانشجویان دانشگاه شیراز کلید خورد و به برکت خون شهدا تا به امروز ادامه داشته و دانشجویان زیادی مشتاقانه از این مراسم باصفا و سرشار از صمیمیت و برکت، استقبال می کنند. دیدار تبدیل شد به فرهنگی که یاد و خاطره شهدا، ایثار و از خودگذشتگی، خدمت به جامعه و قدردانی را در نسل دانشجویان دانشگاه شیراز زنده نگاه داشته است. در همین راستا فضایی دانشجویی ایجاد شد برای تفکر و اندیشه، جریان یافتن دغدغه فرهنگی در افکار و فرصتی برای دست به قلم شدن و مکتوب کردن. انسان آمیزه‌ای از عقل و احساس است. با ابزار تفکر پیش می رود و به کمال عقلانی می رسد. تفکر، زیربنای حرکت تکاملی انسان در مسیر دین و بندگی خداوند تلقی می شود. خداوند به ارزش قلم و رسالت والای آن در قرآن کریم قسم یاد کرده و ارزش قلم نه تنها در این است که اظهار قلبی و آگاهی فردی را ماندگارتر می کند بلکه دست بردن به قلم خود به تنهایی انسان را وادار به کسب آگاهی می کند و از پرتگاه بی تفاوتی نجات می دهد و حیطةی اثر تفکر و اندیشه را چنان گسترده می کند که گاه توانسته ملتی را نجات دهد و جامعه‌ای را زنده کند. تلاش ما در «دیدار» بر این است که دانشجویان قلم تفکر و دغدغه‌ی خود را به تحریر درآورد. همچنین در هر شماره تلاش می شود گوشه‌ای از رشادت‌ها، خصوصیات، مرام، رفتار و سیره‌ای از زندگی شهدا مکتوب گردد.

وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ
وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا

بحمدالله خدای متعال توفیق داد امسال هم مثل سال‌های گذشته در فصل نهال کاری وظیفه‌ی خودمان را در این زمینه، در حداقلی که برای من ممکن بود، انجام بدهم. اگر چنانچه ان شاءالله به عدد ملت ایران برای هر نفر سه نهال کاشته بشود، معنایش این است



اگر دیده شوند زیبایند! گل‌های
محمدی را می‌گویم. گویی بازوان
ظریفشان تمام بار زیبایی را به دوش
می‌کشد و خارهایی که بر ساقه‌ها دارند،
مرزی ست برای دفاع از یک زیبایی بی
بدیل به نام وطن!

گل‌ها، زندگی را با سکوت آغاز می‌کنند و با لبخندی جوان می‌شوند. هنگامی
هم که دنیا را ترک می‌گویند می‌خندند. همین کافی ست که هرگاه نام گل
محمدی می‌آید، صلواتی گوشه‌ی سرم تیر می‌کشد.

همیشه دوست داشته‌ام که از خودم بنویسم و خودم قهرمان نوشته‌هایم
باشم؟ اما مگر می‌شود قهرمانی چون شما باشد و من از خود بگویم؟

همسر و همدم مردی بزرگ بودن افتخاری است مخصوص که همسرت روشن
کننده‌ی راه خدا باشد. در این صورت است که تو قهرمانی.

روزی دست‌هایت را به دستان معشوقه‌ات می‌دهی تا پری باشد برای پرواز
به سوی هم. شاید یکی زود پرواز کند اما دیگری بدون شک به سوی تو پرواز
می‌کند.

دوری گاهی دردآور نیست! اما دردآور این است که شخصی از تو فاصله بگیرد
که روزی برایش آشکارا گفתי که دوری تنها چیزی است که تو را می‌شکند؛ اما
تو همیشه حضور همسرت را در زندگی احساس کردی و حالا زمان وصال دوباره
فرا رسیده است.

بعضی‌ها معتقدند که وصال قاتل عشق است اما در وصال شما، عشق جانی
دوباره می‌گیرد و گویی عشق، تازه متولد شده‌ای ست که صدای او همه‌ی عالم
را پُر می‌کند.

وصال شما مبارک.

تقدیم به همسر بزرگوار شهید مطهری
روح‌شان شاد و یادشان گرامی باد



ممکن اقتصادی استفاده کنیم. وضع آن اقتصادی که وابسته‌ی به یک محصول باشد، به همین جایی می‌رسد که امروز شما ملاحظه می‌کنید. ما امروز مشکل

داریم؛ هم در زمین‌های ارزش پول ملی‌مان مشکل داریم، هم در زمین‌های توژم و گرانی مشکل داریم. از همه‌ی راه‌های ممکن اقتصادی بایستی مسئولین استفاده کنند. البته مشغول کارند - من میبینم - و تلاش می‌کنند؛ ان‌شاءالله که این تلاش‌ها را با قوت ادامه بدهند و برای این مشکلات اقتصادی مردم راه‌حل درستی را ان‌شاءالله پیدا



که در طول چهار سال، برنامه‌ی دولت در مورد ایجاد یک میلیارد نهال تحقق پیدا خواهد کرد. یک نکته این است که کاشتن نهال امر مهمی است؛ هم برای محیط

زیست مهم است، هم برای اقتصاد کشور مهم است و به مردم توصیه می‌کنم که در کنار درخت میوه‌دار، درخت‌های جنگلی [هم غرس کنند]؛ درخت‌هایی که چوب این‌ها مهم است، هم برای مصرف داخلی چوب در کشور و هم برای تجارت چوب که یکی از مسائل مهم است.

خب ما در کشورمان نیاز به این داریم که از همه‌ی امکانات

کنند و اجرا کنند. یکی از کارهای مهم همین مسئله‌ی درخت‌کاری است که می‌تواند برای اقتصاد کشور به معنای واقعی کلمه دارای اهمیت باشد. ما جزو کشورهای معدودی هستیم که حفظ محیط زیست را در قانون اساسی مان داریم. هیچ‌کس نبایستی این قانون را نقض کند، و این جزو امتیازات برجسته‌ی قانون اساسی ما است. امیدواریم ان‌شاءالله در این قضیه مردم توفیق پیدا کنند، مسئولین توفیق پیدا کنند و کارهای لازمی را که بر عهده‌ی همه است، ان‌شاءالله به توفیق الهی انجام بدهند.

من می‌خواهم یک اشاره‌ای هم بکنم به مسئله‌ی رایج این روزها که گفته می‌شود مسئله‌ی مسمومیت دانش‌آموزان. در این زمینه، اطلاع دارم که مسئولین نشسته‌اند بحث کرده‌اند و تلاش می‌کنند، وظایف را مشخص کرده‌اند. من می‌خواهم تأکید کنم که این مسئله را به جد باید تعقیب کنند. مسئله، مسئله‌ی مهمی است. اگر واقعاً دست‌هایی در کار باشد و افرادی، گروه‌هایی، در این زمینه دخالت داشته باشند، این جنایت بزرگ و غیر قابل اغماضی است. اگر کسانی در این کار دست دارند - که بلاشک لابد کسانی دست دارند؛ به یک نحوی حتماً کسانی دست دارند - بایستی دستگاه‌های مسئول، دستگاه‌های اطلاعاتی، دستگاه‌های انتظامی دنبال کنند و سررشته‌ی این جنایت را پیدا کنند - هم عاملین را، هم مسببین را - و این‌ها

بایستی به اشد مجازات محکوم بشوند و درباره‌ی این‌ها اشد مجازات بایستی اجرا بشود. چون این یک جنایت کوچکی نیست؛ این جنایتی است هم در حق معصوم‌ترین عناصر یک جامعه - یعنی کودکان - و هم موجب رعب و موجب ناامنی روانی جامعه و نگرانی خانواده‌ها است؛ این‌ها چیزهای کوچکی نیست. این‌ها را بایستی با جدیت دنبال بکنند و این را همه بدانند که اگر چنانچه کسانی محکوم شدند، عفو هم در مورد این‌ها وجود نخواهد داشت و حتماً بایستی مجازات بشوند و مجازات اینها موجب عبرت بشود.

امیدواریم خداوند متعال برای ملت ما، کشور ما، مردم ما، آحاد جامعه‌ی ما ان‌شاءالله خیر مقدر بفرماید و الطاف الهی شامل حال ما باشد - هم چنان که بحمدالله تا امروز هم چنین بوده - و مسئولین هم بتوانند کارهایی را که در نظر دارند انجام بدهند، با جدیت ان‌شاءالله دنبال کنند و پیش بروند.

والسّلام علیکم ورحمة الله و برکاته
مقام معظم رهبری
۱۵/۱۲/۱۴۰۱

|گردآورنده: مریم رحمانیان کارشناسی فلسفه|

راهیان نور با همستغریب

فاطمه مرادپور جغداری دانشجوی کارشناسی ارشد علوم سیاسی دانشگاه شیراز

می دانند خدا حق است و هر آنچه می گوید و به انجام آن هم دستور می دهد حق است. آن ها کسب رضایت و خشنودی خدا و نیل به دیدار او را غایت هر خواسته و هدفی می دانند که سرانجام همه ی اعمال خود را دستیابی به این هدف قرار می دهند. شهدا گروهی هستند که از جان و مال خود گذشتند تا بتوانند در جوار حق تعالی قرار بگیرند و به آرامشی غیر قابل تصور برسند. دقیقاً همان چیزی که حاج قاسم سلیمانی خواست:

الحمد لله رب العالمین
خداوندا مرا پاک پذیر
خداوندا عاشق دیدارتم

همان دیداری که موسی را ناتوان از ایستادن و نفس کشیدن نمود (یادداشت سردار سلیمانی ساعاتی پیش از شهادت).

عشق و محبت شهدا به خداوند باعث تقدس نام و وجود آن ها می شود. به همین خاطر است هر آن جا که شهدا بودند حتی اگر سالیان سال از آن لحظه و موقعیت بگذرد، باز هم اطمینان و آرامش ناشی از حضورشان احساس می شود و این احساس همان

که آن را طی می کنند. اما این نور چیست؟ چگونه می توان به آن دست یافت؟

منظور نوری است که انسان ها را از ظلمت دور می کند. ظلمتی که بر چشم، گوش و جان آن ها مَهْر خاموشی می زند: خَتَمَ اللّٰهُ عَلٰی قُلُوبِهِمْ وَ عَلٰی سَمْعِهِمْ وَ عَلٰی اَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةً وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ؛ خدا [به کیفر کفرشان] بر دل ها و گوش هایشان مَهْر [تیره بختی] نهاده، و بر چشم های شان پرده ای [از تاریکی است که فروغ هدایت را نمی بینند]، و برای آنان عذابی بزرگ است (آیه ۷ سوره مبارکه بقره). انسان نباید وجودش را از موانعی پر کند که نتواند و نخواهد هدف خدا را درک کند.


در مرحله بعد انسان باید بخواند تا هدایت و رستگار شود. در طول تاریخ انسان های بسیاری بوده اند که علی رغم اثبات حقانیت خدا و فرستادگانش، ایمان نیاورده اند و هم چنان در ظلمت وجودی خود باقی ماندند. اما بر خلاف این گروه، گروه دیگری هم هستند که درون شان هم چون آب رودخانه پاک و زلال است. چنین انسان هایی

راهیان نور به سفر سیاحتی و زیارتی گفته می شود که هر ساله از سوی ارگان ها و سازمان های مختلف برگزار شده و از افراد در سنین مختلف جهت شرکت در این سفر و بازدید از مناطق مرزی خوزستان خصوصاً شلمچه دعوت می شود. به منظور سازماندهی اردوهای راهیان نور در سال



۱۳۸۴ ستاد مرکزی راهیان نور تاسیس شد. هم چنین به مناسبت اولین حضور رهبر معظم انقلاب، آیت الله خامنه ای در اردو راهیان نور ۲۰ اسفند ۱۳۷۸ به عنوان "روز ملی راهیان نور" نام گذاری شد.

راهیان نور به چه معناست؟ راهیان نور یعنی مسیری که به سمت نور طی می شود و افرادی



باز کنی تا در روز محشر در پیشگاه
تو و شهدا از روی شرمندگی و
خجالت، سر خم نکنم و شرمنده
مولای شیعیان؛ حضرت علی (ع)
شوم.

این متن را تقدیم می‌کنم به
همه‌ی شهدای فداکاری که با از
جان گذشتگی هایشان آرامش و
امنیت را برای ما به ارمغان آوردند.
باشد که مورد قبول واقع شود
ان شاء الله.

چیزی است که مردم در سفرهای
راهیان نور و بازدید از شلمچه آن
را تجربه می‌کنند. راهیان نور همان
نعمتی است که مردم با حضور در
شلمچه می‌توانند از آن برخوردار
شوند و خانه‌تکانی دل خود را با
آن شروع کنند و این دقیقاً آغاز
ماجراست.

بگوراوی، از آن شب‌های پُرشور
روایت کن برادر جان، جنون را
روایت کن از آن آلاله‌هایی
که تا عرش خدا بردند خون را
بگوراوی، روایت کن برادر!
اگرچه دیدنی‌ها، گفتنی نیست
بگو با راهیان نور در عشق
مسیری جز شهادت، رفتنی
نیست

(شاعر: قاسم صرافان).

سخن نویسنده

خداوندانمی‌دانم چقدر دیگر
از پیمانۀ عمرم باقی مانده است.
نمی‌دانم چقدر دیگر قرار است
محبت و حمایت کنی تا راه درست
را گم نکنم. نمی‌دانم چقدر دیگر
قرار است تا مهربانی ظالمان زمان
را مردم دنیا لمس کنند؛ اما یک
چیز را می‌دانم که تو بر هر چیزی
قادر، دانا و آگاه هستی؛ پس از تو
می‌خواهم از من روی بر نگردانی
و دستم را بگیری زیرا جز تو کسی
را ندارم که پشت و پناهم باشد
کسی را ندارم که دوست وفادارم
باشد تا بدون هیچ نگرانی حرف
دلم را به او بزنم.

از تو می‌خواهم چشم و گوشم را





هفت اقلیم برگشته بود.
از درد عالم گنگ تر و محوتر و نامفهوم تر
می شد ولی لبخندش پررنگ و پررنگ تر
می شد.

همچین که معصومه خانم در رو باز کرد
مردی رو دید که انگاری چندین سال پیرتر
شده بود. به پشتی تکیه زد، مردمک چشمای
معصومه خانوم غربت ناجوری گرفته بودن،
غربتی که دنبال مُهم قریبی دو دو میزد.

هرچه اصرار کرد جواب عبدالحسین همین
بود: (چیزی نیست)
انگاری راز داری جز جدا نشدنی مرامش
بود.

بعدها با خنده، شکنجه‌ی وحشتناک ساواک
رو برای دوستاش تعریف می کرد و معصومه
خانوم پشت در با گریه گوش می داد..
(او با خنده میگفت و من با گریه گوش
میدادم)

تقدیم به شهید عبدالحسین برونسی

اگردآورنده: نرگس عابدی کارشناسی جامعه شناسی |

وسط خیابون بین اون حجم از آدم و ماشین
وقت گیر آورده بود.!

دفترچه رو بین دندوناش گرفته بود تا یه
چیزی برای نوشتن پیدا کنه...

صدای خرت خرت وسایلش به راه بود،
دستش به همه چی بند می شد الا وسیله‌ی
نوشتن...!

بلاخره مدادی با ته مونده‌ی کانی پیدا شد تا
به داد کلمات معلق تو ذهنش برسه.
نوشت:

صدای خورد شدن دندون عبدالحسین
زودتر به گوش رادار رسید یا صدای ناسور
شده‌ی ناامیدی فرمانده ساواک؟

با همون نفس وصله شده لب زد:
ندارم، تنهام، من هیچ دوستی ندارم و
نمی شناسم. میمیک صورتش خبر از یه درد
وحشتناک می دادن ولی لبخندش گردابی شده
بود که عمق پیدا می کرد و فرمانده ساواک رو
می بلعید.!

ای نبار هنوز سوال (دوستات کجان؟) کامل
نشده بود که آخرین دندون عبدالحسین با
صدای مهیبی

روی زمین غلتید...

فرمانده ساواک خسته از بی جوابی سوالش
و ناسزاهایش

با حرص و خشم همون طور که می غرید از
در بیرون رفت...!

صورتش جوری خونی بود که انگار از جنگ

آرامستان انوار

زینب حسینی کارشناسی مدیریت صنعتی

غریب و تنها، سرگردان و خسته، دنبال باریکه نوری می گشتم از امید، به دنبال شانه‌ای برای تقسیم دردهایی که به دوش می کشیدم و آغوشی برای بی‌قراری‌هایم! شبی از تاریک‌ترین شب‌های دانشگاه، جاده‌ای را یافتم که نور و روشنایی آذین آسمانش بود. جاده‌ای منتهی به آرامستانی برای پنج نفر از بزرگترین و شریف‌ترین انسان‌های معاصر... از آن‌جا شهر نورانی تر و پرچم ایران زیبا تر در باد می‌رقصید. ماه در آسمان آن‌جا بیش‌تر می‌درخشید و آبنبات‌های روی قبور از تمام شیرینی‌ها شیرین‌تر بود. آن‌جا که می‌رسیدی قلبت آرام و نفس‌هایت عمیق با نظم می‌شدند، آنجا می‌توانستی خودت باشی، بدون نقاب، بدون روتوش و ترس! می‌توانستی از زمین و زمینیان جدا شوی، حرف بزنی و به اندازه تمام دل‌تنگی‌هایت از همه چیز شکایت کنی؛ آن‌قدر بگویی تا سبک شوی و از زمین جدا. از آن‌جا به آسمان قدم بگذاری و به ستاره‌های چشمک‌زن شب برسی...

کنار قبور می‌توانی زانوی خود را بغل کنی و غروب شهری را تماشا کنی که قناری‌هایش حافظ و سعدی می‌خوانند و بوی بهار نارنج درختانش به هنگام بهار، زندگی‌ات را معطر می‌کند.

آنجا در امان خواهی بود و ترس از سیاهی و آد미ان نمی‌توانند ضربان قلبت را تندتر کند. آن‌ها، شهدایی که به مادرمان زهرا اقتدا کردند، رفتند و نامشان را نیز با خود بردند؛ پانزده سال پیش لای قنداقه‌های سفیدی برگشتند تا سنگ صبور و شانه‌ای برای تحمل درد‌هایی باشند که گوش شنوایی جز آنها ندارد...

آنها هنوز هم خود را فدای ما می‌کنند و کوهی هستند که تکیه به آنها منتی نخواهد داشت برای دل‌هایمان!

آنها هستند و دانشگاه امن است، هستند و شهر امن است، آنها هستند و یک ایران هنوز، امن است و واقعیت همین است که آنها هستند تا ما باشیم و بمانیم! راستی! چه خوب که آمدید و چه خوب که اینجائید...

هر روز شهید می‌شوند

فاطمه مصلی نژاد کارشناسی علوم سیاسی

و پذیرفتند؛ آفرین! بعضی‌شان جوان رعنائی را که با او ازدواج کردند، ناگهان دیدند به یک ازپا افتاده و به یک جانباز تبدیل شد؛ پذیرفتند و استقبال کردند؛ آفرین! همسران جانبازان خیلی بارز شدند.

جانبازان ما هنوز در میدان مقاومت و ایستادگی هستند؛ عزیزان جانباز بدانند که مبارزه‌ی آنها ادامه دارد. جانبازان ما، در تمام دوران جانبازی در حال مجاهدتند. این فضیلت، مخصوص آنها و کسان و همسران و خانواده‌هایشان است، تا وقتی که ان‌شاءالله سلامت و عافیت پیدا کنند.

گاهی بی‌انصافی می‌کنیم در حق فرزندت و یادمان می‌رود چه‌ها کشیدی. حلال کن کم لطفی‌های ما را. روز تمام پروانگان خفته در پیله و روز تمام عاشقان در انتظار معشوق مبارک.

مقام معظم رهبری:
جانبازان هم شهدای زنده‌اند؛ شما جانبازان عزیز هم مثل شهدا هستید؛ شهید هم همین ضربه‌ای را که جانباز تحمل کرده‌است، او هم تحمل کرده؛ سرنوشت او پرواز و رفتن بود، سرنوشت این فعلا ماندن. خانواده‌ی شهدا، پدر و مادر شهید، همسر شهید، فرزندان شهید، برادران و خواهران و خویشاوندان شهید، پدران و خواهران و همسران جانبازان باید افتخار کنند.

یکی از چیزهایی که من همیشه احساس می‌کنم، احترام به همسران جانبازان است. بعضی از این بانوان عزیز، این جانباز را با همین جانبازیش قبول کردند

به نام طلایه‌داران عشق و چشم انتظاران شهادت، به نام آنان که سر مشق جانبازی را از علمدار حریم حسین آموختند، به یاد آنان که نه یک بار بلکه هر روز شهید می‌شوند، به راستی که شهید زنده‌اند، چه سخت است پر بکشند یارانت و تو بمانی با دل‌تنگی و حسرت و جاماندن و گمان کنی لایق شهادت نبودی که ماندی؛ اما آنان ماندند تا نمیرد یاد شهادت و آن روزها در دل‌های ما تا روایت‌گر قصه‌های عاشقی و رشادت باشند، می‌بوسیم دست قطع شده‌ات را می‌بوسیم پاهای بی‌جان و چشم‌های بی‌سویت را قدر دانی می‌کنیم سردردهای عصبی و سرفه‌های شیمیایی‌ات را نه یک روز در تقویم بلکه هر روز روزت ببخش که گاهی فراموشت می‌کنیم و از یادت می‌بریم اما بدان برای ما شهید زنده هستی، می‌دانیم که هر روز دل‌تنگ رفتنی، دل‌تنگ پر کشیدن به سمت آن‌ها که هم‌سنگرت بودند اما اجر تو کم از آنان نیست، ببخش که

یادواره پانزدهمین سالروز مزین گشتن دانشگاه شیراز به مسیحای حضور فرزندان
گمنام روح الله (ره)



| عکس‌ها از خبرگزاری ایکننا |

تنها گریه کن

بهرخ قادری کارشناسی حقوق

شهید معماریان به مادرش، اشرف‌السادات است که می‌گوید بعد از شهادت من در میان جمع گریه نکن و اگر می‌خواهی برای شهادت من گریه کنی در خلوت خودت و تنهایی گریه کن.

بخشی از این کتاب به مبارزات انقلابی خانم منتظری در قم و تهران می‌پردازد و نمایی کلی از سیمای زنی مجاهد را نشان می‌دهد که نقشی پررنگ و ستودنی در پیروزی انقلاب داشت. بخش دوم کتاب به خاطرات مادر از زمان جنگ اختصاص دارد و شهادت فرزند دلبنده محمد و هم‌چنین فعالیت‌های این مادر برومند پس از جنگ و مشارکت‌های سازنده‌اش در کارهای خیر مردمی و اجتماعی.

متن تقریظ رهبر انقلاب اسلامی بر این کتاب به شرح زیر است:

بسم الله الرحمن الرحيم

با شوق و عطش، این کتاب شگفتی‌ساز را خواندم و چشم و دل را شستشو دادم. همه

شاید خاطرات مادران شهدا و عاشقانه‌های آنها یکی از جذاب‌ترین و دلنشین‌ترین آثار در حوزه دفاع مقدس باشد. زیرا مربوط به مادرانی است که در جنگی هشت ساله سهم داشتند سهمی که بدون هیچ چشم‌داشتی آن را بخشیدند و سالیان سال بی‌صدا در سوگ عزیزشان گریه کردند. حالا که چهل سال از آن سال‌ها می‌گذرد این خاطرات باز هم خواندنی است.

کتاب تنها گریه کن نوشته اکرم اسلامی، روایت زندگی اشرف‌السادات منتظری مادر شهید محمد معماریان است.

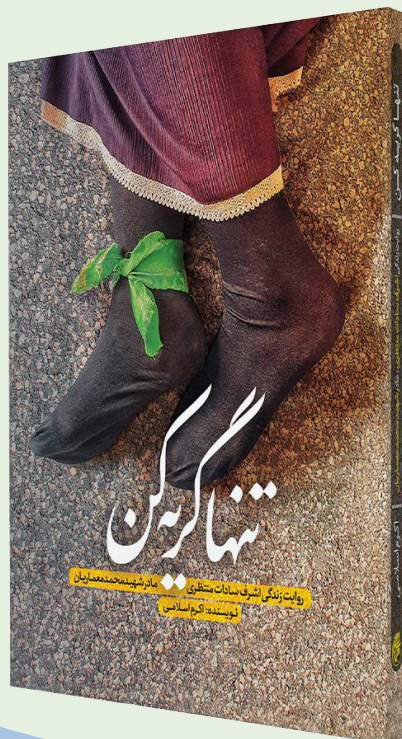
این کتاب نگاهی کوتاه بر روزها و ساعات و لحظه‌های پرمعنا از زندگی بانویی است که عمر پرفراز و نشیب او، چه در مبارزات شب‌شکن دوران انقلاب و چه در روزهای دفاع مقدس سرشار از ولایت‌مداری است؛ فرجام شیوه زندگانی او فرزندی است که با شهادت خود اندوهی لبریز از افتخار را برای مادرانه‌های قصه رقم می‌زند. عنوان کتاب برگرفته از یکی از سفارش‌های

چیز در این کتاب، عالی است؛ روایت، عالی؛ راوی، عالی؛ نگارش، عالی؛ سلیقه‌ی تدوین و گردآوری، عالی، و شهید و نگاه مرحمت سالار شهیدان به او و مادرش در نهایت علوّ و رفعت .. هیچ سرمایه‌ی معنوی برای کشور و ملت و انقلاب برتر از این‌ها نیست. سرمایه‌ی باارزش دیگر، قدرت نگارش لطیف و گویایی است که این ماجرای عاشقانه‌ی مادرانه به آن نیاز داشت.

برشی از کتاب

حاجی ولی هم چنان جوش می‌زد، مستقیم نمی‌گفت نرو، ولی مقدمه می‌چید و به سربازی وعده‌اش می‌داد. می‌گفت: «پسرم! بمان پیش مادر و خواهر و برادرت. من که

نیستم، تو مرد این خانه‌ای. وقت سربازی‌ات که رسید، نوبه خدمت توست.» محمد بدون این که تن صدایش تغییر کند، بی این که غیظ داشته باشد یا بخواهد لجاجت کند، نرم و مهربان حرف می‌زد. به خنده می‌گذراند گاهی. می‌گفت: «حاج آقا! یعنی شما میگی چون سنم کمه، برای خدمت به اسلام و ایستادن جلوی ظلم کم بیارم؟» همین حاج آقا را که می‌گفت، حاجی خنده می‌آمد روی لبش. لاله الا الهی می‌گفت و بلند می‌شد قرآن را از سر طاقچه بر می‌داشت و مشغول قرائت می‌شد. هیچ وقت، نه دلش می‌آمد به محمد جدی بگوید خلاف میلش قدمی بردارد و مجبورش کند، نه من



جای قلم‌های شما در دیدار خالی‌ست، پذیرای آثار و دست‌نوشته‌های گرانقدرتان هستیم همچنین نظرات، پیشنهادات و انتقادات شما مایه‌ی مسرت ما و ارتقاء نشریه خواهد بود. برای ارتباط با ما کافی‌ست کد زیر را اسکن کنید.



اسفند ماه ۱۴۰۱